

# باغ وحش انسانی

(بازخوانی حکایت‌های کهن ازوپ)

مجموعه جذابی با بیشترین حکایت‌های ازوپ

شامل ۳۱۱ حکایت و ۱۸۵ تصویر

ترجمه لاتین به انگلیسی:

جرج فایلر تاونسند

ترجمه‌ی

محمد اسماعیل فلزی

انتشارات ماریار

# فهرست مطالب

۳۴	۲۷. خر و روباه و شیر	۲۱	۱. گرگ و بره
۳۴	۲۸. مگس‌ها و کوزه عسل	۲۱	۲. خفاش و راسوها
۳۵	۲۹. آدم و شیر	۲۲	۳. خر و جیرجیرک
۳۵	۳۰. کشاورز و دُرناها	۲۲	۴. شیر و موش
۳۶	۳۱. سگی در آخور	۲۳	۵. ذغالی و گازر
۳۶	۳۲. روباه و بُز	۲۳	۶. پدر و پسرانش
۳۷	۳۳. خرس و دو مسافر	۲۴	۷. پسری که ملخ شکار می‌کرد
۳۷	۳۴. کیوتر تشنه	۲۵	۸. خروس و جواهر
۳۸	۳۵. غراب و قو	۲۵	۹. قلمرو شیر
۳۸	۳۶. بُز و چوپان	۲۶	۱۰. گرگ و لک‌لک
۳۹	۳۷. گاوها و محور چرخ‌گاری	۲۶	۱۱. ماهیگیر نی‌زن
۳۹	۳۸. خر و سگ	۲۷	۱۲. پهلوان و گاریچی
۴۰	۳۹. خسیس	۲۸	۱۳. مورچه‌ها و جیرجیرک
۴۰	۴۰. اسب و مهترش	۲۸	۱۴. مسافر و سگش
۴۱	۴۱. شیر بیمار	۲۸	۱۵. سگ و سایه‌اش
۴۱	۴۲. شیر ماده	۲۹	۱۶. موش کور و مادرش
۴۲	۴۳. مسافر خودپسند	۲۹	۱۷. مرد گله‌دار و گاو گمشده
۴۲	۴۴. گربه و خروس	۳۰	۱۸. درخت انار و سیب و بوته تمشک
۴۲	۴۵. پسر بچه و فندق‌ها	۳۰	۱۹. بچه‌گوزن و مادرش
۴۳	۴۶. خوکچه و گوسفند و بز	۳۰	۲۰. خرگوش و لاک‌پشت
۴۳	۴۷. مرد زحمتکش و افعی	۳۱	۲۱. پرستو و کلاغ
۴۴	۴۸. شیر عاشق	۳۱	۲۲. مزرعه‌دار و لک‌لک
۴۴	۴۹. پسر بچه و غوکان	۳۲	۲۳. کشاورز و افعی
۴۵	۵۰. گرگی در لباس میش	۳۳	۲۴. خرس و روباه
۴۵	۵۱. گوزن بیمار	۳۳	۲۵. کوه گرفتار
۴۶	۵۲. خر و قاطر	۳۳	۲۶. لاک‌پشت و عقاب

۹۲	۱۴۸. شیر و خرگوش	۷۶	۱۱۶. دو مسافر و تبر	۶۱	۸۵. شکارچی و ماهیگیر	۴۶	۵۳. غورباغه‌ها و انتخاب شاه
۹۲	۱۴۹. میمون‌های رقص	۷۶	۱۱۷. الاغی که مجسمه‌ای را می‌برد	۶۱	۸۶. دزد و مادرش	۴۷	۵۴. نمک فروش و الاغش
۹۳	۱۵۰. گاو و بز	۷۷	۱۱۸. شیر سالخورده	۶۲	۸۷. پیرمرد و مرگ	۴۸	۵۵. گاو و قصاب‌ها
۹۳	۱۵۱. روباه و یوزپلنگ	۷۷	۱۱۹. زنبور و ژوپیتر	۶۲	۸۸. درخت صنوبر و بوته تمشک	۴۸	۵۶. زاغچه خودپسند
۹۴	۱۵۲. سردار کچل	۷۸	۱۲۰. سگ پیر	۶۳	۸۹. مردی که سگ گزش گرفت	۴۹	۵۷. شیر و موش و روباه
۹۴	۱۵۳. میمون‌ها و مادرشان	۷۸	۱۲۱. زن شیردوش و سطلش	۶۳	۹۰. دو دیگ	۴۹	۵۸. بزچران و بزهای وحشی
۹۵	۱۵۴. درختان بلوط و ژوپیتر	۷۹	۱۲۲. مسافران ساحل	۶۴	۹۱. گرگ و گوسفند	۵۰	۵۹. سگ بدجنس
۹۵	۱۵۵. خرگوش و سگ شکاری	۸۰	۱۲۳. آهنگر و سگش	۶۴	۹۲. سیاه‌زنگی	۵۱	۶۰. روباهی که دمش کنده شد
۹۶	۱۵۶. چوپان و سگش	۸۰	۱۲۴. خر و ارباب‌هایش	۶۵	۹۳. ماهیگیر و تورش	۵۱	۶۱. منجم
۹۶	۱۵۷. مسافر و بخت مساعد	۸۱	۱۲۵. خر و سایه‌اش	۶۶	۹۴. پیرزن و کوزه شراب	۵۲	۶۲. پسرپچه و گزنه
۹۷	۱۵۸. چراغ	۸۱	۱۲۶. گراز وحشی و روباه	۶۶	۹۵. شیر و گراز	۵۲	۶۳. مردی با دو دلبر
۹۷	۱۵۹. گاو، شیرماده و شکارچی	۸۲	۱۲۷. شکارچی و مرد جنگلی	۶۶	۹۶. روباه و کلاغ	۵۲	۶۴. گرگ‌ها و گوسفندان
۹۷	۱۶۰. خر و قورباغه‌ها	۸۲	۱۲۸. درخت بلوط و نی‌ها	۶۷	۹۷. زغن بیمار	۵۲	۶۵. پیرزن و پزشک
۹۷	۱۶۱. درخت بلوط	۸۳	۱۲۹. شیر در مزرعه	۶۷	۹۸. دو سگ	۵۳	۶۶. اسب جنگی و آسیابان
۹۸	۱۶۲. شیر، روباه و خر	۸۴	۱۳۰. ماهیگیر و ماهی کوچک	۶۸	۹۹. گوزن در طویله گاوها	۵۳	۶۷. روباه و میمون
۹۹	۱۶۳. مرغ و تخم‌های طلا	۸۴	۱۳۱. غاز و قو	۶۹	۱۰۰. شاهین و زغن و کبوتران	۵۴	۶۸. خروس‌های جنگی و عقاب
۱۰۰	۱۶۴. زن و مرغش	۸۵	۱۳۲. مرکوری و مجسمه‌ساز	۶۹	۱۰۱. خر وحشی و شیر	۵۴	۶۹. اسب و سوارکار
۱۰۰	۱۶۵. کلاغ و غراب	۸۵	۱۳۳. روباه و هیزم‌شکن	۷۰	۱۰۲. عقاب و پیکان	۵۵	۷۰. شکم و سایر اعضای بدن
۱۰۰	۱۶۶. خر و چوپان پیر	۸۵	۱۳۴. روباهی که از پرخوری باد کرد	۷۱	۱۰۳. گوزن یک چشم	۵۵	۷۱. تاکستان و بز
۱۰۱	۱۶۷. زغن‌ها و قوها	۸۶	۱۳۵. کک و کشتی‌گیر	۷۱	۱۰۴. چوپان و دریا	۵۵	۷۲. گربه و پرنده‌ها
۱۰۱	۱۶۸. خرگوش‌ها و روباه‌ها	۸۶	۱۳۶. صیاد و کبک و خروس	۷۱	۱۰۵. شیر و دلفین	۵۶	۷۳. میمون و ژوپیتر
۱۰۱	۱۶۹. درخت‌ها و تبر	۸۷	۱۳۷. میمون و ماهیگیر	۷۲	۱۰۶. موش و راسوها	۵۶	۷۴. پیرزن و دخترانش
۱۰۲	۱۷۰. خرچنگ و روباه	۸۸	۱۳۸. دو قورباغه	۷۲	۱۰۷. خر و خروس و شیر	۵۶	۷۵. چوپان دروغگو
۱۰۲	۱۷۱. گرگ‌ها و سگ‌های گله	۸۹	۱۳۹. موش و گربه	۷۳	۱۰۸. مشورت موش‌ها	۵۷	۷۶. گوساله ماده و گاو نر
۱۰۳	۱۷۲. مرد کمان‌دار و شیر	۸۹	۱۴۰. کشاورز و روباه	۷۳	۱۰۹. رودخانه‌ها و دریا	۵۷	۷۷. پدری با دو دختر
۱۰۳	۱۷۳. شتر	۸۹	۱۴۱. شیر و خرس و روباه	۷۳	۱۱۰. سه پیشه‌ور	۵۸	۷۸. بزغاله و گرگ
۱۰۴	۱۷۴. زنبور و افعی	۹۰	۱۴۲. آهو و شیر	۷۴	۱۱۱. گرگ و سگ خانگی	۵۸	۷۹. کشاورز و پسرانش
۱۰۴	۱۷۵. طلاووس و درنا	۹۰	۱۴۳. پرنده ماهی‌خوار و زغن	۷۴	۱۱۲. خر بازیگوش	۵۹	۸۰. گاو و وزغ
۱۰۴	۱۷۶. گاو و گوساله	۹۰	۱۴۴. حکیم، مورچه‌ها و مرکوری	۷۵	۱۱۳. ارباب و سگ‌هایش	۵۹	۸۱. چوپان و گرگ
۱۰۵	۱۷۷. روباه و خارپشت	۹۱	۱۴۵. موش و گاو		۱۱۴. دلفین‌ها و نهنگ‌ها	۶۰	۸۲. پرستو و افعی و دادگاه
۱۰۶	۱۷۸. گوزن، گرگ و گوسفند	۹۱	۱۴۶. رعیت و عقاب	۷۶	و ماهی‌های کوچک	۶۰	۸۳. بیوه‌زن و گوسفند
۱۰۶	۱۷۹. عقاب، گربه و ماده خوک	۹۱	۱۴۷. مجسمه مرکوری (عطارد) و نجار	۷۶	۱۱۵. گرگ‌ها و چوپان‌ها	۶۱	۸۴. خرچنگ و مادرش

که ازوپ را کشت. اگر این داستان درست باشد ازوپ می‌بایست در حدود قرن ششم ق.م زیسته باشد.

یک نکته قطعی است و آن این که ازوپ هیچ‌گاه مجموعه داستان‌های ساخته و پرداخته خود را به رشته نگارش درنیامورد و این داستان‌ها عمدتاً به روش سینه به سینه و نقل شفاهی انتقال یافت. عده‌ای آن‌ها را مکتوب کردند و به نسل‌های بعد سپردند.

بیشتر این فابل‌ها به اندازه‌ای بیمزه، آبکی و خسته کننده‌اند که خواننده را بیزار و مایوس می‌کنند. بسیاری از حکایات نیز دارای نتیجه گیری‌های متناقض و گنگ هستند. مثلاً برخی خواننده را به احتیاط و برخی به بی‌پروایی تشویق می‌کنند. اما از حدود سیصد حکایتی که در این کتاب آمده و حدود ششصد حکایتی که به ازوپ خیالی یا واقعی نسبت داده‌اند قریب شاید پنجاه حکایت هنوز خواندنی و جذاب و تفکربرانگیز هستند. مانند حکایت روباه و انگورهای ترش که خواننده را به حال خود رها می‌کند تا درباره روباه و نحوه تصمیم گیری و عمل او بیندیشد.

باغ وحش انسانی ازوپ میراث کهن زندگی انسان متمدن و آینه تمام‌نمایی است که می‌توانیم در آن خود و دیگران را ببینیم و بسنجیم.

این ترجمه براساس متن تاوانسند انجام شده و مترجم ابیات و تصاویری از منابع گوناگون به منظور کامل‌تر و مفیدتر کردن بر آن افزوده است. بیشتر تصاویر کتاب اثر آرتور راکهام نقاش و تصویرگر بنام انگلیسی است. امثال و نتایج که بعد از علامت || آمده اکثراً توسط ناشر انجام شده. از آقای محمد جعفری (قنوتی) هم برای بعضی تذکرات و از خانم مروا. ک برای تهیه بسیاری از شکل‌ها و صفحه‌آرایی‌های مکرر سپاسگزاری می‌کنم.

ناشر

منابع:

1. D.L.Ashliman, Aesope's fables, barnes & noble, 2003
2. George Fyler Townsend, Fables by Aesope, ISBN-13: 978-1451005011
3. Wikipedia

## ۱. گرگ و بره

گرگی بره‌ای را یافت که آغوش را گم کرده بود و چون نمی‌خواست حرف زور بزند و خشونت به خرج دهد در پی بهانه‌ی قابل قبولی بود که او را بخورد. بنابراین خطاب به بره گفت: «حضرت آقا، یادم می‌آید پارسال خیلی به من اهانت کردی.» بره با صدایی غمناک ناله کرد: «راستش را بخواهی من آن موقع هنوز به دنیا نیامده بودم.» گرگ گفت: «بینم، تو داری بدون اجازه در مزرعه من چرا می‌کنی؟» بره جواب داد: «نه آقای عزیز، من تا به حال حتی مزه علف را هم نچشیده‌ام و تنها غذایم شیر مادرم است.» با شنیدن این حرف گرگ جستی زد و او را گرفت و خورد و گفت: «حتی اگر تو تمام اتهام‌های مرا یکی یکی رد کنی، به هر حال امشب را که نمی‌شود بدون شام سر کنم.» || هرکه زورش پیش حرفش پیش.



## ۲. خفاش و راسوها

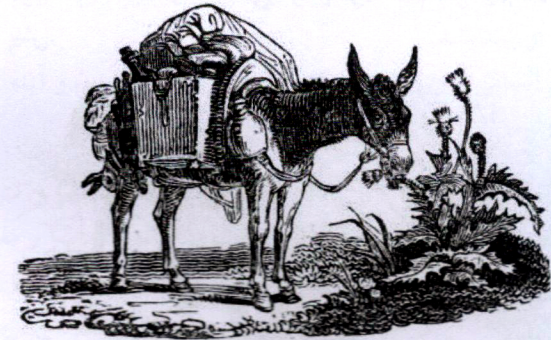
خفاشی روی زمین افتاد و راسویی او را گرفت. خفاش به راسو التماس کرد که او را نکشد. راسو نپذیرفت و گفت: «من دشمن جانی همه پرندگان هستم.» خفاش او را خاطر جمع کرد که پرنده نیست، بلکه موش است. به این ترتیب



راسو او را آزاد کرد. چندی نگذشت که خفاش باز هم به زمین افتاد و اسیر راسویی دیگر شد و سعی کرد با طرح همان ادعا خود را نجات دهد، اما راسو این بار گفت که من با موش‌ها دشمنی خاصی دارم. خفاش او را قانع کرد که موش نیست و خفاش است و یکبار دیگر جان سالم به در برد. «به شتر مرغ می‌گویند بار ببر، می‌گوید مرغم، می‌گویند پیر، می‌گوید شترم».

### ۳. خر و جیرجیرک

خری دید که جیرجیرکی آواز می‌خواند و خیلی خوشش آمد. چون دلش می‌خواست بتواند به همان ظرافت او نغمه سردهد. از جیرجیرک‌ها پرسید: «چه غذایی می‌خورید که صدای تان تا این حد قشنگ است؟» آن‌ها گفتند: «شبنم» خر تصمیم گرفت از آن به بعد فقط شبنم بخورد ولی دیری نپایید که از گرسنگی مرد. «کلاغی رفت راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خودش را فراموش کرد».



### ۴. شیر و موش

موشی روی صورت شیری دوید و از خواب بیدارش کرد. شیر با حالت عصبانی از خواب بیدار شد و او را گرفت و می‌خواست او را بکشد که موش بنای لابه و التماس را گذاشت و گفت: «اگر از جان من بگذری برایت به موقع تلافی می‌کنم. شیر خندید و او را آزاد کرد. کمی بعد ازین اتفاق شیر در دام شکارچیان اسیر شد و او را با ریسمان‌های محکم به زمین بستند. موش صدای غرش او را شنید و آمد ریسمان‌ها را با دندان جوید و آزادش کرد و گفت: «وقتی گفتم روزی به دردت

می‌خورم مرا مسخره کردی و باورت نمی‌شد بتوانم لطفی را که در حقم کردی جبران کنم، اما حالا بدان که حتی یک موش هم می‌تواند محبت‌های یک شیر را تلافی کند. «فلفل نبین چه ریزه/ بشکن ببین چه تیزه!»



### ۵. ذغالی و گازر

مرد ذغال فروشی در خانه خود ذغال درست می‌کرد. یک روز دوستش را که گازر بود دید و از او دعوت کرد بیاید با هم در خانه‌اش زندگی کنند و گفت: «اینطوری می‌توانیم همسایه‌های خوبی باشیم و مخارج نگهداری خانه هم کمتر می‌شود.» گازر جواب داد: «تا جایی که می‌دانم چنین کاری به صلاح مان نیست. چون هر چه را که من بشویم و سفید کنم تو با ذغالت سیاه می‌کنی.» «چرا که هر چیز طالب مثل خود است.» «هر چه را که من رشته کنم تو پنبه خواهی کرد».

### ۶. پدر و پسرانش

پدري چند پسر داشت که مدام با هم دعوا می‌کردند. وقتی دید نمی‌تواند با پند و نصیحت آن‌ها را با هم سازش دهد تصمیم گرفت زبان‌های ناشی از عدم اعتمادشان را به نحو عملی به آن‌ها نشان دهد و برای این کار به آن‌ها گفت بروند و یک دسته چوب بیاورند. وقتی این کار را کردند دسته چوب را به نوبت به هر کدام داد و گفت آن را بشکنند. هر یک از آن‌ها تا می‌توانست زور زد اما نتوانست موفق شود. بعد پدر دسته چوب را باز کرد و هر ترکه را دست یکی از پسرانش داد. آنگاه هر یک توانستند ترکه چوب را بشکنند. سپس به



آن‌ها گفت: «پسران عزیزم، اگر همگی یک‌دل و یک‌جان و متحد باشید و در کارها یکدیگر را یاری کنید مثل این دسته چوب خواهید بود و دشمنان قادر به درهم شکستن شما نخواهند شد. اما اگر دچار تفرقه شوید مثل هر یک از این ترکه‌های چوب به آسانی خرد می‌شوید. ||

پشه چو پر شد بزند پیل را      با همه تندی و صلابت که اوست  
مورچگان را چو بود اتفاق      شیر ژبان را بدرانند پوست

[سعدی]



#### ۷. پسری که ملخ شکار می‌کرد

پسری سرگرم شکار ملخ بود. سرانجام به عقربی رسید و او را با ملخ اشتباه گرفت و دستش را به طرفش دراز کرد. عقرب نیشش را به او نشان داد و گفت: «دوست من، کافی است تا لمس کنی تا هم مرا و هم سایر ملخ‌هایی را که گرفته‌ای از دست بدهی!» || این تو بمیری از اون تو بمیری‌ها نیست!

#### ۸. خروس و جواهر

خروسی که در پی یافتن غذایی برای خود و مرغ‌هایش بود تکه سنگی قیمتی یافت و گفت: «اگر به جای من صاحب تو را می‌یافت بلندت می‌کرد و سرجایی که شایسته آن هستی قرار می‌داد. اما برای من فایده‌ای نداری. من یکدانه جو را به تمام جواهرهای دنیا ترجیح می‌دهم.» || هرچیز به جای خویش نیکوست.



#### ۹. قلمرو شیر

شیری پادشاه همه جانوران جنگل بود و با مهربانی و عدالت بر آن‌ها حکومت می‌کرد. روزی فرمان داد تا همه پرندگان و جانوران گرد آیند و تصمیم گرفت شرایطی فراهم کند تا گرگ و بره و پلنگ و بزغاله و ببر و گوزن و سگ و خرگوش در کنار هم در صلح و صفا زندگی کنند. خرگوش گفت: «آه، من مدت‌ها در آرزوی رسیدن این روز بودم. روزی که ضعیف و قوی بتوانند بی‌هیچ دردسر و مزاحمتی در کنار هم به سر برند.» اما بعد از گفتن این حرف از ترس جانش پا به فرار گذاشت! || شتر در خواب بیند پنبه‌دانه / گهی لف لف خورد گه دانه دانه!



## ۱۰. گرگ و لک لک

گرگی که استخوانی در گلویش گیر کرده بود به بهایی گراف لک لکی را اجیر کرد تا سرش را در دهان او فرو کند و استخوان را بیرون بکشد. وقتی لک لک سرش را به همراه استخوان از دهان گرگ درآورد و درخواست مُزد کرد گرگ پوزخندی زد و دندان‌هایش را به هم سایید و گفت: «تو قبلاً مُزدت را تمام و کمال گرفتی. همین که توانستی سرت را صحیح و سالم از دهان من بیرون بکشی باید خدا را شکر کنی!» || خرش از پل گذشتن!



## ۱۱. ماهیگیر نی زن

ماهیگیری که در نواختن سازهای گوناگون مهارت به سزایی داشت، نی و تور خود را برداشت و به ساحل رفت. بر روی صخره‌ای رو به دریا ایستاد و آهنگ‌های چندی نواخت تا شاید ماهی‌ها به نوای ساز او نزدیک شوند و در تورش گرفتار شوند. سرانجام پس از آنکه مدتی طولانی بیهوده ساز زد انتظار کشیدن خود را به کناری نهاد و تورش را به میان آب انداخت و ماهی‌های زیادی صید کرد. وقتی تور را بالا کشید، دید ماهی‌ها روی صخره ولو شده و دارند جست و خیز می‌کنند گفت: «ای موجودات بیچاره، وقتی برایتان نی می‌زدم نمی‌رقصیدید اما حالا که نی نمی‌زنم دارید رقص و شادی می‌کنید!» || قدر محبت کسی را ندانستن.



## ۱۲. پهلوان و گاریچی

ارابه‌رانی گاری خود را در جاده‌ای روستایی به پیش می‌راند تا آنکه چرخ‌های گاری در چاله‌ای افتاد و گیر کرد. او که ناراحت و آشفته شده بود ایستاد و نگاهی به گاری کرد و دست به دامان پهلوانی شد که از آنجا می‌گذشت. پهلوان رو به او کرد و گفت: «به جای آنکه از من کمک بنخواهی پایت را به چرخ گاری بچسبان و گاری را هُل بده!» || کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من.

